

وقتی هوای آلوده
ایویوس کرونا
می شود

۲

برای امتحان
چگونه عالی باشیم!

۳



ISSN 1735-5745

ویژه‌ی نوجوانان، سال بیستم، شماره‌ی ۱۰۲۲، پنج‌شنبه ۱۸ دی ۱۳۹۹، ۲۳ جمادی‌الاول ۱۴۴۲، ۷ ژانویه ۲۰۲۱، ضمیمه‌ی شماره‌ی ۸۱۳۱ همشهری



سفری به منطقه‌ی زیبای گوادونگا در شمال اسپانیا

گوادونگا؛ بهشتی باکلی ابرها

۵ ۱۴

عکس: مانا لاکش

گفت‌وگو با «اشلی ایویس»، نویسنده و کارگردان فیلم «زیبای سیاه»

بازگشت مدرن زیبای سیاه

● ترجمه‌ی سارا منصور

در زمان خود به‌عنوان یکی از پربیننده‌ترین سریال‌های کودک و نوجوان انگلیسی شناخته شد که از تلویزیون ایران هم با نام «ماجراهای سیاه قشنگ» پخش شده است. سال ۱۹۹۴ نیز «کارولین تامسون» کارگردان آمریکایی، فیلم دیگری را براساس کتاب زیبای سیاه ساخت، تا امروز که «اشلی ایویس»، نویسنده و فیلم‌ساز آمریکایی، اقتباسی مدرن و متفاوت را از این رمان محبوب انجام داده است. این کارگردان ۳۳ ساله در فیلم تلویزیونی جدید زیبای سیاه، داستان زیبای این اسب سیاه زیبا را از ۱۴۳ سال قبل به زمان حال آورده و برای مخاطبان کودک و نوجوان امروز این فیلم، داستان مدرن را روایت می‌کند. او در آغاز، این فیلم را در استودیوی کنستانتین فیلم تهیه کرد، اما شبکه‌ی دیزنی پلاس تصمیم گرفت این فیلم را برای نمایش خانگی در دوران شیوع بیماری کرونا بخرد. این روزها هم سایت «فیلیمو» در ایران، نسخه‌ی دوبله‌ی این فیلم را در اختیار کاربران خود گذاشته و به همین مناسبت برای شهر فرنگ این شماره، گفت‌وگویی را با اشلی ایویس برایتان انتخاب کرده‌ایم تا پیش‌تر با دنیای این فیلم آشنا شویم.

ادامه در صفحه‌ی ۸ <<

همه‌چیز از ۱۴۳ سال قبل شروع شد؛ در ماه نوامبر سال ۱۸۷۷ میلادی، «آنا سیول» نویسنده‌ی انگلیسی ادبیات کودک و نوجوان که در ایران بیش‌تر با تلفظ «آنا سول» شناخته شده است، پنج‌ماه پیش از مرگش کتاب «زیبای سیاه» را نوشت. او در این کتاب شرح حال اسبی سیاه‌رنگ را از زبان خود اسب روایت می‌کند و به حقوق حیوان‌ها و زندگی مشکل آن‌ها می‌پردازد. کتاب او در بین ۲۰۰ رمان برتر انگلیسی قرار دارد و از زمان انتشار تا به امروز، اقتباس‌های متعددی از آن شده است. اولین اقتباس‌ها از رمان زیبای سیاه را «ادوارد گریفیث» کارگردان آمریکایی در سال‌های ۱۹۱۷ و ۱۹۲۱ میلادی انجام داد. سال‌های ۱۹۴۶ و ۱۹۷۱ میلادی نیز اقتباس‌های سینمایی دیگری به کارگردانی «ماکس نوسک» آلمانی و «جیمز هیل» انگلیسی ساخته شد. سال ۱۹۷۲ میلادی، اولین مجموعه‌ی تلویزیونی زیبای سیاه با نام «ماجراهای زیبای سیاه» در ۵۲ قسمت ساخته شد. البته در واقع این مجموعه، اقتباس مستقیمی از روی رمان «زیبای سیاه» نبود، بلکه «تد ویلیس» طراح و نویسنده‌ی این مجموعه، ادامه‌ای را برای داستان زندگی زیبای سیاه و بعضی از شخصیت‌های کتاب نوشت. این سریال که ساخت آن تا سال ۱۹۷۴ ادامه داشت،



گفت و گویا «فرشید باباخانی»، معاون فنی و پژوهشی شرکت کنترل کیفیت هوای تهران

وقتی هوای آلوده، اتوبوس کرونا می‌شود

● نفیسه مجیدی‌زاده



همه‌ی ما در آلودگی هوا سهیم هستیم؛ هر کسی سهم خودش را دارد. شما پدر و مادرهایی که با ماشین بیرون آمدید به اندازه‌ی خودتان سهم دارید. همه‌ی سیستم حمل و نقل و صنایع ثابت و پالایشگاه‌ها در آلودگی هوا نقش دارند. باد هم نقش دارد، وقتی کم کاری می‌کند. وارونگی هوا هم نقش دارد، اما وارونگی هوا پدیده‌ی مثبتی است که باعث سرسبزی و حفظ رطوبت می‌شود؛ این ما بودیم که در گل‌خانه، شهر ایجاد کردیم و به جای سبزه، دوده کاشتیم!

آلودگی هوا بحثی نیست که باعث و بانیش یک نفر باشد و ما یک صورت مسئله بنویسیم و آن را حل کنیم. حالا شیوع ویروس کرونا را هم داریم و ذرات هوای آلوده، مثل اتوبوس عمل می‌کنند. ویروس روی آن‌ها می‌نشیند و وارد بدن می‌شود. از طرفی، کرونا به افرادی که تحت تأثیر آلودگی هوا بدنشان ضعیف شده، زودتر غلبه می‌کند. این‌ها بخشی از صحبت‌های «فرشید باباخانی»، معاون فنی و پژوهشی شرکت کنترل کیفیت هوای تهران با خبرنگار هفته‌نامه‌ی دوچرخه است. ادامه‌ی این گفت‌وگو را با هم می‌خوانیم:

باد غالب، کم داریم

نقش باد در انباشت آلاینده‌ها مهم است و این روزها در تهران باد غالب، کم داریم. فرض بگیرید امروز در تهران، به میزان «الف» تن، آلودگی تولید می‌کنیم. باد باعث می‌شود «ب» تن آن برود و «پ» تن می‌ماند. حاصل تفریق تولید آلودگی از آن چه باد برده، می‌شود انباشت آلودگی در تهران. حالا روز بعد اگر همان مقدار تولید کنیم، باز مانده‌ی

به مانده‌ی قبل اضافه می‌شود و انباشت آلاینده‌ها اتفاق می‌افتد. بنابراین وقتی صحبت از شاخص آلودگی هوا می‌شود، این مهم است که چه قدر آلودگی تولید می‌کنیم و چه قدرش را باد می‌برد.

تهران نیاز به باد غالب دارد تا آلودگی‌ها برود. در شرایط فعلی تهران، باد غالب را چند روز است که نداریم. سرعت باد به‌سختی به دو متر بر ثانیه می‌رسد. برای تخلیه‌ی آلودگی هوای تهران، نیاز داریم حداقل باد پنج متر بر ثانیه بوزد. هم‌چنین باید بدانیم که آلودگی شهرهای اطراف هم روی آلودگی تهران اثر دارد؛ آلودگی مرز ندارد.

نقش تغییر اقلیم

جابه‌جایی باد در دنیا، فقط مخصوص ما نیست. بحث تغییر اقلیم مطرح است. برای شرح این بحث، باید بدانیم اصلاً باد چه طور به وجود می‌آید. باد، به خاطر اختلاف زیاد دما بین قطب شمال و جنوب با استوا به وجود می‌آید. این اختلاف دما، باعث گردش هوا بین استوا و قطب شمال و جنوب در نیم کره‌ی شمالی و نیم کره‌ی جنوبی می‌شود. حالا تغییر اقلیم، قطب‌ها را گرم‌تر کرده و در نتیجه، الگوی باد عوض شده است. وقتی اختلاف دما عوض می‌شود، الگوی باد هم تغییر می‌کند.

در گل‌خانه، دود فرستادیم!

«اینورژن» یا «وارونگی هوا»، پدیده‌ای است که در طبیعت کوه‌پایه‌ای اتفاق می‌افتد و عملکردش شبیه گل‌خانه است. خداوند این پدیده را برای حفظ پوشش گیاهی مناطق ایجاد کرده است. در شمیران از قدیم پوشش گیاهی و درخت‌های چندده‌ساله وجود دارد و این حاصل پدیده‌ی اینورژن در زمستان‌های این منطقه‌ی کوه‌پایه‌ای است که نمی‌گذاشته سرمای هوا غالب شود و پوشش گیاهی را از بین ببرد. وارونگی هوا یک پدیده‌ی منفی نیست و باعث سرسبزی می‌شود. در واقع ما با ساخت یک گل‌خانه، اینورژن را

که در طبیعت وجود دارد، به صورت دستی درست می‌کنیم. حالا هم انگار ما در محل گل‌خانه، یک شهر ساختیم و به جای رطوبت، دود ایجاد کردیم! خوب به‌طور طبیعی در این فضا، پدیده‌ی اینورژن اتفاق می‌افتد. اینورژن در طبیعت، رطوبت را محبوس می‌کند. ما رطوبت را کنار و به جای آن دوده گذاشتیم. فکر کنید به جای این که در گل‌خانه گل بکارید، باربیکو بگذارید. معلوم است نمی‌شود آن‌جا زندگی کرد.

همه مشارکت کنیم

تهران با توجه به شرایط کوه‌پایه‌ای، باید الگوی خودش را داشته باشد. محدودیت‌های ما باید بیشتر باشد و به خاطر شرایط ویژه‌ی تهران، باید آلودگی کم‌تری تولید کنیم. باید بیشتر مراقب باشیم، تراکم جمعیت را در کیلومتر مربع پایین بیاوریم. در حالی که تراکم جمعیت در تهران بسیار بالاست. ۱۲ میلیون نفر در شهری، با وسعت کم‌تر از ۳۰ کیلومتر در

۱۷ کیلومتر زندگی می‌کنند. لازم است از تهران تمرکز زدایی کنیم و تلاش کنیم بخشی از جمعیت تهران در کشور توزیع شود.

کنترل آلودگی هوا، فرهنگ و تفکر می‌خواهد. این طور نیست که هر کاری می‌خواهیم انجام دهیم و بعد کسی برود مشکل آلودگی هوا را حل کند. مشارکت همه را می‌خواهد. شاید خیلی‌ها نقش کوچکی داشته باشند، ولی آن هم مهم است.

همین که مثلاً امروز ببینیم هوا آلوده است و درجه‌ی شفاف‌خانه را کم کنیم یا با حمل و نقل عمومی سر کار برویم، باعث می‌شود نقش کوچکمان را در کاهش آلودگی هوا بازی کنیم. تجمیع این نقش‌هاست که باعث می‌شود آلودگی هوا کم شود. الان در شرایط شیوع ویروس کرونا، اغلب شهروندان با وسیله‌ی شخصی سر کار می‌روند، اما بالأخره این شرایط تمام می‌شود و باید به قبل برگردیم و از وسایل حمل و نقل عمومی استفاده کنیم.

مهسا لزگی عزیز همکار محترم دوچرخه

می‌دانیم در این زمستان سرد و روزهای سخت، در کوچ پدر عزادارید. ما هم در این غم بزرگ شریک شما هستیم.

همکاران هفته‌نامه‌ی دوچرخه



عکس‌ها: محمود اعتمادی / آرشیو عکس دوچرخه

سر دبیر: فریبا خانگی

تحریریه: شیوا حریری (چشمه‌ها)، نفیسه مجیدی‌زاده (دماسنج)، سیدسروش طباطبایی پور (مدیر داخلی نشریه)، علی مولوی (شهر رنگ و چرخ‌فلک)، پگاه شفتی (لوحنقره‌ای)، یاسمن رضائیان (خانه‌ی فیروزه‌ای)، حسین تولایی (شعر)، نیلوفر نیک‌بنیاد و محمود اعتمادی (عکس)
آلتیه: علی مولوی (مدیر هنری)، علیرضا صفری (صفحه‌آرا).



ضمیمه‌ی هفتگی روزنامه‌ی همشهری
ویژه‌ی نوجوانان
سال بیستم، شماره‌ی ۱۰۲۲
پنج‌شنبه ۱۸ دی‌ماه ۱۳۹۹
صاحب امتیاز: مؤسسه‌ی همشهری

همشهری

گروه ضمائم همشهری ناشر نشریات:

دوچرخه، استان‌ها، محله

نشانی: تهران، خیابان ولی عصر

نرسیده به پارکوی، کوچه‌ی توج

شماره‌ی ۱۴، روزنامه‌ی همشهری

(طبقه‌ی پنجم: دوچرخه)

تلفن: ۲۳۰۲۳۱۰۰

ابراهیم رستمی عزیز (مسئول هماهنگی) و با سپاس از بخش‌های مختلف روزنامه‌ی همشهری

صندوق پستی دوچرخه: ۱۹۳۹۵-۵۴۴۶

تلفن: ۲۳۰۲۳۵۳۴ / نامبر: ۲۳۰۲۳۵۹۱

پست الکترونیکی: docharkkeh@hamshahri.org

دوچرخه را آنلاین بخوانید:

@docharkkeh_weekly

newspaper.hamshahronline.ir

hamshahronline.ir/service/Children

دیواری استفاده کنید تا انجام تکالیف و کارهایی را که هرروز باید انجام دهید، فراموش نکنید.

۶. ضبط کلاس‌ها

کلاس‌های درس را با ضبط‌کننده‌ی دیجیتال یا تلفن همراه ضبط کنید: ● می‌توانید هر وقتی که نیاز دارید دوباره آن‌ها را گوش کنید که باعث فهم بیشتر درس می‌شود. ● می‌توانید قسمت‌های جامانده از درس را که ننوشتید، کامل کنید. ● قبل از آن با معلمان هماهنگ کنید که ضبط کردن کلاس، مشکلی نداشته باشد.

● این کار را بهانه‌ای برای یادداشت‌برداری نکردن در طول کلاس قرار ندهید. هنوز باید یادداشت‌برداری کنید تا به خودتان در یادگیری مطالب کمک کنید.

۷. فلش‌کارت

برای خودتان فلش‌کارت یا کارت حافظه درست کنید:

● فلش‌کارت راه بسیار خوبی برای یادگیری درس‌هاست، مخصوصاً برای حفظ کردن کلمات، نکات کلیدی و فهرست‌ها. مثلاً می‌توانید فرآیندهای علمی یا فرمول‌های ریاضی را در آن قرار دهید یا شخصیت‌های تاریخی‌ای را که نیاز دارید بشناسید.

● می‌توانید از کارت‌های مخصوص یا یک قطعه کاغذ برای درست کردن فلش‌کارت استفاده کنید.

● می‌توانید از ابزارهای آنلاین هم برای درست کردن فلش‌کارت استفاده کنید.



می‌دانستید با عادت‌های خوب مطالعاتی، می‌توانید استرس خود را کاهش دهید و امتحانات را با اطمینان بیشتری پشت سر بگذارید؟ با این‌که ایجاد عادت‌های مطالعاتی ماندگار در آغاز، سخت به نظر می‌آید، اما به زودی عادت‌های خوب شما، یکی از کارهای روزمره‌تان خواهد شد. شما می‌توانید عادت‌های مطالعاتی خوبی در خودتان ایجاد کنید؛ مثلاً در وهله‌ی اول، با راه‌اندازی یک برنامه‌ی مطالعاتی روزمره و یادگیری مطالب درسی کلی می‌توانید به خود کمک کنید یا برای بهتر کردن عادت‌های مطالعاتی، می‌توانید از نقشه‌ی راه خوب مطالعاتی استفاده کنید تا در مسیر بمانید و از سبک مخصوص خودتان برای مطالعه بهتر استفاده کنید.

راهنمایی برای مطالعه‌ی درست

برای امتحان چگونه عالی باشیم!

۱. تنظیم کارهای روزمره

زمان مطالعه‌ی روزانه‌تان را مشخص کنید:

● یادتان باشد، قبل از رسیدن روز امتحان، مطالعه برای آن شروع می‌شود. ● برای یادگیری هر روز مطالعه کنید.

● جلسات یادگیری روزانه نیاز دارند که مطالب را در ذهنتان تازه نگه دارید و به خودتان وقت بدهید تا ارتباطی بین مفاهیم ایجاد کنید.

● اگر تکلیف هم دارید، بهتر است آن را هنگام مطالعه‌ی روزانه انجام دهید، چون به شما در فهم مطالب کمک می‌کند.

● در نظر گرفتن زمانی خاص برای مطالعه‌ی هرروزه، می‌تواند تمرکز کردن را آسان‌تر کند. زیرا دیگر نگران اولویت‌هایی نیستید که در پرت کردن حواس شما با هم رقابت می‌کنند.

● ترجمه‌ی ظاهره نمودی

تلفن همراهتان را شارژ کنید. زیرا نیاز به تقویت بیشتر تر خواهد داشت و شما هم از دوری‌اش خوشحال خواهید شد.

شب‌رنگ و دیگر وسایل مورد نیاز را همراهتان داشته باشید.

۴. سکوت الکترونیکی

وسایل الکترونیکی را خاموش کنید: ● ابزارهای الکترونیکی بزرگ‌ترین

درس بخواهید.

● از نشستن روبه‌روی تلویزیون یا محل‌های شلوغ خانه خودداری کنید.

● بعضی‌ها مطالعه و درس خواندن را در کتاب‌خانه یا کافی‌شاپ دوست دارند. اما اگر حواستان به آسانی با

جنب‌وجوش و صدا پرت می‌شود، ممکن است برای شما مناسب نباشد. هر چند که در دوران شیوع کرونا هم این گزینه از روی میز حذف می‌شود.

۳. وسایل مورد نیاز

قبل از شروع درس خواندن، وسایل و مطالب مورد نیازتان را آماده و جمع‌آوری کنید:

● بی‌فایده خواهد بود اگر مطالعه را شروع کنید و فقط به خاطر نداشتن چیزهایی که لازم دارید از خط درس خواندن خارج شوید.

● مطمئن شوید که متن‌ها، یادداشت‌ها، خودکار و مداد، ماژیک‌های

۲. فضای مطالعاتی

جایی که برای مطالعه انتخاب می‌کنید مهم است:

● مکانی را انتخاب کنید که تمیز باشد، نور مناسبی داشته باشد و حواستان در آن پرت نشود. به این ترتیب می‌توانید روی مطالب مطالعاتی تمرکز کنید.

● عادت کنید هرروز در همان محل

۵. برنامه‌ریزی

● برای پی‌گیری انجام تکالیف، از



۸. امتحان

از بعضی‌ها بخواهید از شما امتحان بگیرند:

● وقتی به روز امتحان نزدیک می‌شوید، از والدین، دوستان یا معلمان بخواهید تا اطلاعات شما را محک بزنند. ● می‌توانید نمونه‌سؤال امتحانی درست کنید تا از شما بپرسند یا اجازه دهید از روی یادداشت‌هایتان سؤال کنند.

● در این روش پیش از امتحان اگر به بازبینی موضوعی نیاز داشته باشید، به راحتی متوجه خواهید شد.

دفترچه یادداشت یا برنامه‌ریزی استفاده کنید.

● برای پی‌گیری بخش‌هایی که نیاز به مطالعه دارید، اهداف ترم‌ها، هفته‌ها و روزها را بنویسید. برای مثال ممکن است تمامی امتحانات یک درس را روی برنامه‌ی ترم خود فهرست کرده و جلسات هفتگی مطالعه‌ی خود را که منتهی به یک آزمون است، تقسیم‌بندی کنید.

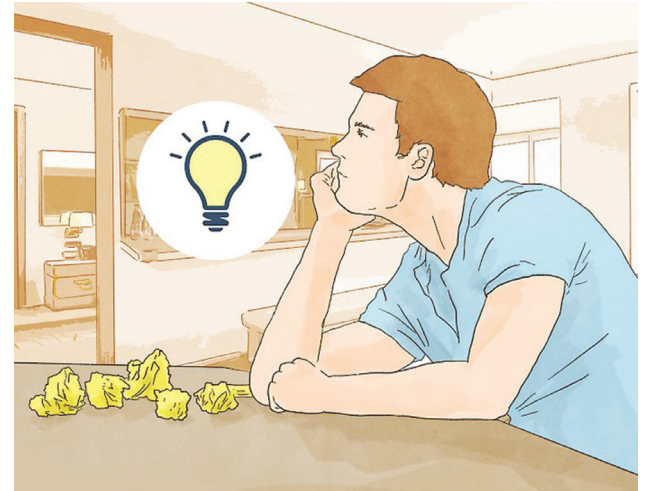
● می‌توانید برای هرروز فهرستی از انجام وظایف بنویسید.

● می‌توانید از جدول برنامه‌ریزی

عامل حواس‌پرتی هستند، بنابراین به یاد داشته باشید تلفن همراه و تلویزیون را خاموش کنید. اگر در طول جلسه‌ی مطالعاتی نیاز به استفاده از کامپیوتر دارید، از رسانه‌های اجتماعی و ایمیل‌ها به‌دور باشید و وبسایت‌های گفت‌وگوی آنلاین را خاموش کنید.

● تلفن همراهتان را از خودتان دور نگه دارید، چون باعث حواس‌پرتی شما خواهد شد. تنها پس از پایان زمان مطالعه یا در زمان استراحتتان، ایمیل‌ها و پیام‌هایتان را بررسی کنید.

● وقتی در حال درس خواندن هستید،





سفری به منطقه‌ی زیبای کووادونگا در شمال اسپانیا

کووادونگا؛ بهشتی با آبی ابرها

● گزارش و عکس: مانا دلکش

می‌کنی. خلاصه که آن‌ها هم نامیدم کردند. به ردیف کناری‌ام نگاه کردم؛ دو جوان، سرشان توی گوشه‌ی بود و یکی‌شان تا نگاه مرا احساس کرد، نگاه کوتاهی کرد و به کار با اینترننتش ادامه داد. غمگین شدم؛ حس کردم با یک

زیبایی بزرگ، تنها مانده‌ام. در همین حال بودم که دوباره دوستم با لهجه‌ی اسپانیایی‌اش به فارسی گفت: «وای این جاروا!» در واقع منظورش «اون‌جا» بود، اما همیشه «این‌جا» و «اون‌جا» را قاطی می‌کند. من هر چه قدر سعی می‌کنم



راستش را بخواهید، وقتی در منطقه‌ی «کانگاس د اونیس» (Cangas de Onis) سوار اتوبوس می‌شدم، فکرش را هم نمی‌کردم که قرار است بکرترین و رؤیایی‌ترین طبیعت عمرم را در یکی از استان‌های شمالی اسپانیا، یعنی «آستوریاس» (Asturias) ببینم.

آستوریاس، به غذاهای دریایی، ساحل‌های زیبا، قلعه‌های بلند، بارندگی زیاد و طبیعت همیشه‌سبزرنگش معروف است و همیشه مقصدی پرطرفدار برای توریست‌های سراسر دنیا به حساب می‌آید. سفر به «کووادونگا» (Covadonga)، پیشنهاد دوست اسپانیایی من بود؛ منطقه‌ای که تا دریای «کانتابریا» (Cantabria) نیم‌ساعت فاصله دارد و تا کانگاس دانیس، حدود ۱۵ دقیقه. تلفظ درست این منطقه در بین اسپانیایی‌ها «کبادونگا» است، اما در ایران و در زبان فارسی بیش‌تر به اسم کووادونگا شناخته شده است.

اتوبوس، مثل ماری که در میان علفزار بخرزد، در لابه‌لای کوه‌های سبز و زیبا می‌خزید و جلو می‌رفت. بعد از یکی از پیچ‌ها، وقتی پس از کمی خم‌شدن به سمت راست، بدنم دوباره به حالت متعادل برگشت، چشمانم برگشتند؛ حجم عظیمی از رنگ سبز را می‌دیدم غلیظی فرا گرفته بود. چندگوسفند در آن میان، پیدا بودند و نبودند.

بعد از چندثانیه که منظره را تا ته نوشیدم، گوشه‌ی ام را در آوردم و سعی کردم که آن لحظه و زیبایی را در گوشه ثبت کنم و به دوستانم هم نشان بدهم،

به مه و رنگ سبز و گوسفند اضافه شد، سرم را چرخاندم تا مطمئن شوم دیگران هم در حال لذت‌بردن از منظره‌اند، اما در کمال تعجب، پشت سرم دو مسافر از آسیای شرقی، در خواب بودند؛ آن‌هم خوابی عمیق!

منظره را رها کردم و بدنم را چرخاندم تا مطمئن شوم آیا واقعاً می‌شود با وجود تکان‌های اتوبوس و جاده‌ی چالوس‌وار و آن منظره، در خوابی عمیق فرو رفت؟

اما دو مشکل وجود داشت: یکی این‌که با وجود تکان‌های اتوبوس، ثبت یک قاب زیبا، دشوار بود و دوم این‌که سیم‌کارت من آنتن نداشت. پس به ضبط یک سری ویدیو برای خودم بسنده کردم و باقی منظره را بدون گوشی و در کنار دوست اسپانیایی‌ام سرکشیدم. گاهی او می‌گفت: «این جاروا!» و چندثانیه بعد من می‌گفتم: «اون جاروا!» کمی جلوتر، وقتی زیبایی دریاچه هم

و دهانشان را می‌جینانند. انگار که بیرسند «برای چه به این‌جا آمده‌اید؟!» همیشه نگاه و شخصیت گاوها را دوست داشته‌ام. انگار چیزی را می‌دانند که ما نمی‌دانیم و همیشه طوری نگاه می‌کنند که انگار ما گاویم و آن‌ها انسان‌اند! همیشه بعد از نگاه گاوها، به درونم و کارهای بدم فکرمی‌کنم. این اتفاقی نیست که هرروز بیفتد، پس باید آن را غنیمت دانست و دانستم!

بعد از گاوها به جاده‌ای خاکی رسیدیم که سربالایی بود، دوطرفش سبز و انتهایش، ابرهای چاق به هم چسبیده. خاصیت آن جاده این بود که هر چه می‌رفتی، ابرها تکان نمی‌خوردند و انگار داشتی روی تردمیل راه می‌رفتی. ناگهان دشتی بزرگ جلویمان سبز شد و یک دریاچه در کنارش. چندثانیه منظره را تماشا کردیم و بعد، دوتایی در سراسیمگی رو به پایین دویدیم تا



با روش امام‌حسن^ع عمل کنیم غیرمستقیم، وضو گرفتن درست را به آن مرد عرب یاد دادند، باز هم جواب نمی‌دهد و دوستم به «اون‌جا» می‌گوید «این‌جا»!

اولین نفس عمیقی که بعد از پیاده‌شدن از اتوبوس کشیدیم، از تمیزترین و خوش‌مزه‌ترین نفس‌های زندگی‌ام بود. جاده به آن پارکینگ ختم می‌شد و بعد از پارکینگ، کوه بود و علفزار و گاو و بز و ابر و مه و دریاچه؛ انگار آخر دنیا بود. از اولین تپه که بالا رفتیم، ابرها زیر پایمان بودند. کلی عکس از ابرهای زیر پایمان گرفتیم. بعد از ابرها، یک قله بود و پشت آن انگار دیگر چیزی نبود.

از گروه جدا شدیم و به گاوهای سرخوش پیوستیم که در حالت درازکش، مشغول چرا بودند! در آن لحظه بود که در دلم گفتم حتی در



سکوت عجیبی در کوهستان برقرار بود؛ سکوتی که شبیه سکوت نبود، انگار زیبایی آن‌جا با ما حرف می‌زد. گاوها در حالت درازکش به ما خیره مانده بودند

دنیای گاوها هم بی‌عدالتی وجود دارد! گاوهای آفریقا در بیابان به‌دنبال آب‌اند و گاوهای اسپانیا حتی زحمت ایستاده علف‌خوردن را هم به‌خود نمی‌دهند.

دریاچه. آب زلالی داشت؛ آن‌طرفش دیده می‌شد.

ماهی‌ها وُول می‌خوردند و از شنا و زندگی شیرینشان لذت می‌بردند. با خودم گفتم کاش زبان ماهی‌ها را می‌دانستم و بهشان می‌گفتم که شما دارید در بهشت زندگی می‌کنید عزیزانم! با خودم فکر کردم برای یک ماهی فرقی می‌کند در دریاچه‌ی کووادونگا زندگی کند یا یک تُنگ؟ کاش جوابش را می‌دانستم. کاش زبان حیوانات و زبان آلمانی و چینی می‌دانستم، آن‌وقت شاید در آن سفر، کم‌تر احساس غریبی و تنهایی می‌کردم.

از تپه‌ی کنار دریاچه بالا رفتیم، یک دریاچه‌ی دیگر، آن‌طرف تپه بود و مردم با دو دریاچه عکس می‌گرفتند. هر طرف را نگاه می‌کردیم، زیبایی طرف دیگر از دست می‌رفت.

زیبایی، اگر از حدی بگذرد، آدم را غمگین می‌کند؛ کووادونگا هم برای من، غمی بکر و زیباست که هر بار به یادش می‌آورم، دهانم و قلبم شیرین می‌شوند.



وقتی کرونا، صدراعظمی می‌کند

● سیدسروش طباطبایی پور



شنبه‌ای در گفت‌وگو با میرزاتقی خان!

سلام امیرکبیر عزیز! ببخشید که همین‌طور یک‌هویی و سرزده مزاحم شدم. راستش را بخواهی ما نوجوان‌ها خیلی با تیپ و قیافه‌ی گذشتگانی مثل تو ارتباط برقرار نمی‌کنیم. یعنی زمانه، ما را جوری بارآورده که خیلی سراج تاریخ و گذشته‌ی خودمان نرویم. راستش را بخواهی من هم امشب به طمع گرفتن نمره‌ی اضافی در درس تاریخ مزاحم تو شدم. خیلی هم وقتت را نمی‌گیرم؛ البته که می‌دانم پسرآشپز هستی و اگر اراده کنی، به افتخار یک نوجوان روزهای آخر قرن ۱۴ شمسی، می‌توانی کلی سوروسات به پا کنی! اما خیلی مزاحمت نمی‌شوم.

تقی جان! وقتی زندگی‌ات را در این سایت و آن سایت، می‌جویدم، خیلی حال کردم. در حدود سه سال و سه ماه که در مسند صدراعظمی بودی، ایران پاره‌پاره و ورشکسته را به سرزمینی منظم و سربلند تبدیل کردی. در روزگار ما آدم‌هایی هستند که سه‌سال که نه، سال‌ها مسئول و مدیر بودند، اما دریغ از جابه‌جایی یک دانه ارزن! دمت گرم امیرجان! کاهش مواجب درباریان، دریافت مالیات به عدالت، حذف القاب، تأسیس کلی کارخانه، گسترش کشاورزی و... این‌ها همه دسته‌گل‌هایی است که تو بر سر این سرزمین زدی، اما به اعتقاد من گل سرسبد کارهایت، تأسیس روزنامه‌ی «وقایع اتفاقیه» و مدرسه‌ی «دارالفنون» است؛

یعنی دو قدم بزرگ برای رشد آگاهی.

اما درباره‌ی دارالفنون عرضی دارم که دلم می‌خواهد با تو در میان بگذارم. این‌طور که من فهمیده‌ام، روش تحصیل و تدریس امروز مدرسه‌های ما، همان شیوه‌ای است که تو در دارالفنون بنا نهادی! یعنی تا قبل از دارالفنون، نظام آموزشی ما، بر پایه‌ی مکتب‌خانه و یکی دو درس محدود و یک استاد و یک کلاس بود؛ اما در دارالفنون، علوم، امروزی شد و فیزیک و هندسه و تاریخ به میان ما آمد و معلم‌های رنگارنگ و تخته و گچ و پرسش و پاسخ و امتحان‌های نیم سال و پایان سال و... قبول! دست مریزاد! اما چیزی که شاخ‌های روی سر مرا بلند کرده، این است که از ۱۶۹ سال پیش تا کنون، یعنی از زمان تأسیس دارالفنون، کلی تغییر در سبک زندگی و علم و فناوری برای ما ایرانیان پیش آمده. اما روش تدریس در مدارس ما، در طول این یک قرن و نیم، حتی قد یک دانه‌ی ارزن هم تغییر نکرده! آخر مگر می‌شود؟ حتی عکسی از میز و نیمکت‌های دارالفنون دیدم که عین میز و نیمکت‌های مدرسه‌ی ما بود!

همان تخته، همان میز، حتی همان معلم!

اما میرزاتقی جان! غصه نخور! اخیراً موجودی پیدا شده که به برکت حضورش، نظام آموزشی ۱۶۹ سال پیش تو، حسابی شخم زده شد! البته خدای ناکرده نمی‌خواهم کرونا را با تو مقایسه کنم؛ زبانم لال! اما برای نظام آموزشی ما، کرونا، برای خودش همین‌طور الکی الکی، یک پاصدراعظم شده. اگر دارالفنون تو، مکتب‌خانه‌ها را متحول کرد؛ کروناجان هم مدارس پخ‌زده‌ی امروزی را زیر و رو کرد و ابزارها و روش‌های جدید را به صحنه آورد.

میرزاتقی! از این حرف‌ها گذشته، مرگ تو هم حسابی مرا تحت تأثیر قرار داد؛ این همه جا.... حالا چرا حمام؟! اصلاً به همین دلیل و به خاطر اعلام انزجار از نحوه‌ی قتل تو، تصمیم گرفته‌ام از این به بعد کم‌تر به حمام بروم، خلاص!

نام گروه ما «مافیا» است که از حرف‌های اول اسم‌هایمان متین‌روپایی، احمدبسته، فرزادکردن، یاورنردیون و اردلان‌خان، یعنی خودم ساخته شده است.

این یادداشت‌ها، روزنگاری‌های من است از ماجراهای گروه مافیا و من در روزهای قرنطینه که در دفتر خاطر اتم می‌نویسم؛ باشد که بماند به یادگار برای آیندگان!



تجربه‌ی نوشتن

دفترم! جمعه‌ی قبل، یعنی مصادف با اولین روز سال نو میلادی، یاور، این پیام را در گروه زد:

دوستان، فرارسیدن سال نو میلادی به شما ربطی نداره! لطفاً منتظر عید نوروز باشین!

غیر از متلک‌هایی که بچه‌ها به یاور انداختند، بحثی که متین پیش کشید برایم جذاب بود:

متین: آقای اردستانی، معلم ادبیات سال قبل می‌گفت بیان ما هم از هر پدیده‌ی نو استقبال کنیم، نوروز باشه یا سال نو میلادی و یا... چه عیبی داره به این بهانه، ما هم خوشحال باشیم! **فرزاد:** آره... چه خوب یادته! می‌گفت سال نو میلادی هم بهانه‌ی خوبی برای نوشتن و تازه شدن. بیاین از این بهانه استفاده کنیم.

من: آره... منم پریدم وسط حرفش و گفتم: پس شیرینی‌ش با شما! **احمد:** خدایی دست به نقد هم بود. همون موقع یکی از بچه‌ها رو فرستاد تا از بوفه، بستنی بخره. متین... انگار تو رفتی؟ چرا از اون چوبی ارزونا خریدی؟

متین: آخه دلم براش سوخت. گفتم بنده‌ی خدا باید پیاده بره خونه!

من: ولی تا ما آدم‌ها چیز نو بنبینم و نو نشنوم، چه طوری می‌تونیم نو بشیم؟

احمد: به خصوص این روزها که داریم از کهنگی می‌گندیم. کرونا همه‌ی تجربه‌های نو رو کنسل کرده.

یاور: باید روی کرونا رو کم کنیم. من که با دیدن فیلمای جدید شروع کردم. البته پدرجان هم پای کاره؟ هی بهش می‌گم بابا! نماوا و فیلمو بی خطر هستن، نگران نباش... چیز بد نمی‌بینم! اما وسط خواب و بیداری، جلوی تی‌وی، هی سرش تق و تق به کناره‌ی مبل می‌خوره و از خواب می‌پره و می‌گه: «منم تجربه‌ی جدید دوست دارم، می‌خوام نو بشم.»

من: من هم به تجربه‌ی نو دارم. دیشب کوکوی انار درست کردم. حسابی همه

کیف کرده بودند؛ با کمی پنیر پیتزا و کبوی و... تا دم صبح هم کلی

تجربه‌های نو به دست آوردم. رکورد دست‌شویی رفتن

در یک شب زمستانی خورده شد!



تکرار

ساعت انتظار می‌کشد
جای عقربه‌ها را
دو بار تکرار می‌کند؛
صبح و عصر
ظهر و شب
بر نمی‌گردد
ناامید نمی‌شود
از فردا
از اول شروع می‌کند

مریم خالقی‌هرسینی
از تهران



عکس: نگار نعمتی

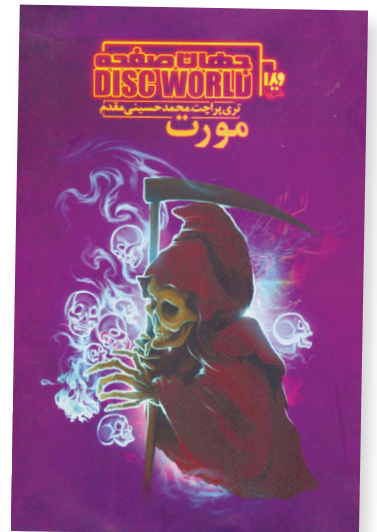
سوءتفاهم

با ظاهر شیطانی او جنگیدند
بی‌رحمی آدمی، در او می‌دیدند
بیچاره مترسک سر مزرعه‌ها
یک عمر کلاغ‌ها از او ترسیدند
سارا آقره‌تپه
۱۶ساله از کرمانشاه



مرگی که دلش نمی‌خواهد مرگ باشد

دنیایی را تصور کنید که رنگین‌کمانش هشت رنگ دارد و مردمش نه روی یک کره، بلکه روی یک صفحه‌ی بزرگ سنگی و مسطح زندگی می‌کنند که بر دوش چهار فیل و یک لاک‌پشت قرار گرفته است! تصور کنید در جهانی زندگی می‌کنید که برای سرنوشت آدم‌هایش تاس می‌ریزند... و راستی! جادو هم دارد! اژدها و ملکه و جهانگرد و جادوگر و مزدور و هر چه دلتان بخواهد اتفاقات دیوانه‌دار! توانستید تصور کنید؟ این دنیا، دنیایی است که تمام داستان‌های «تری پراچت» در آن می‌گذرد. «مورت»، داستان پسری است از همین دنیا. پسری دست‌وپاچلفتی و به‌درنخور که نه تنها دستیار مرگ، بلکه قرار است خود مرگ باشد! داستان مرگی که دلش می‌خواهد بداند انسان بودن و آشنایی کردن و مهمانی رفتن چه حسی دارد و داستان مرد قدرتمندی که از ترس مردن و نابودشدن از خود زندگی هم فرار می‌کند. مورت، کتابی است شگفت‌آور. هم‌زمان به شما خنده و حیرت و انسانیت هدیه و نوجوان‌بودنتان را قلقلک می‌دهد. مورت، تلاش می‌کند شما را به نقشی که قرار است در آینده داشته باشید آشنا کند. خودتان بگویید! چه آینه‌ای رنگارنگ‌تر و هیجان‌انگیزتر از این کتاب، تا دنیا را در خودش انعکاس دهد و آن را به شکلی کاملاً متفاوت نشان دهد؟



مورت
نویسنده: تری پراچت
مترجم: محمد حسینی‌مقدم
ناشر: نشر ویدا (۶۶۴۱۵۸۶۱)

نگار مطیع، ۱۷ساله از اهواز

هزار زردآلوی دورنگ!



اگر در توانم بود، هزار شاخه گل‌رُز برایت می‌فرستادم؛ شاید هم هزار تا زردآلوی درشت و دورنگ. شاید بپرسی هزار تا زردآلو به چه کار یک هفته‌نامه و اعضای تحریریه‌اش می‌خورند؟ خوب می‌توانید بر گه‌ی زردآلو درست کنید و در ظهرهای خاکستری و کسل زمستان کامتان را شیرین کنید یا مرهای زردآلو درست کنید. دور شیشه‌اش روبان قرمز ببندید و به دوست صمیمی یا مادر بزرگتان هدیه بدهید. یک شیشه‌ی کوچک هم برای من بفرستید لطفاً!

این روزها همه قربان صدقه‌ات می‌روند و از خاطره‌های با تو می‌گویند. چون از بچگی دوست داشتم متفاوت باشم، می‌خواهم به‌عنوان خواهری که چند ماه از تو بزرگ‌تر است نکته‌ای را یادآور شوم. گفتم چند ماه بزرگ‌تر، یاد یک آرزوی محال افتادم. یادت هست در شماره‌ی ویژه‌ی ۱۸سالگی‌ات، گزارشی کار کرده بودی از خبرنگارهایی که هم‌زمان با تو ۱۸ساله شدند؟ من کلی حرص خوردم که چرا چندماه دیرتر به دنیا نیامده‌ام!

ای بابا، من هم که خاطره گفتم. قرار بود حرفی را، که مدت‌ها توی دلم مانده بود ولی می‌ترسیدم مبادا از من آزرده شوی، به تو بگویم.

بین دو چرخه‌جان! می‌دانم چه قدر تلاش می‌کنی تا بهترین مطالب را برای نوجوان‌ها بنویسی. در روزگاری که بچه‌ها از سن کم، نت‌گردی می‌کنند و منابع اطلاعات و سرگرمی بی‌نهایتی در دسترس دارند، به‌نظرم اگر بتوانید و البته بگذارند که به‌روزتر و کمی با دست‌بازتر بنویسید، برای نوجوان‌های امروز هم، به اندازه‌ی ما مثلاً دیروزی‌ها، بهترین رفیق خواهی بود.

وقتی شروع می‌کنم به نوشتن نامه، زمان و تعداد واژه‌ها از دستم در می‌رود. تنها کاری که در حال حاضر برای هزارمین شماره‌ات می‌توانم انجام بدهم این است که بعد این همه پرچانگی با یک خداحافظی خوشحالت کنم! پس به امید رسیدن روزهای بهتر برای همه و آرزوی تندرستی همه‌ی همکارانت در این هزار شماره، به خدا می‌سپارم.

زهره عبدالملکی، ۲۱ساله

جهان نو

امروز لیخنندم را ماسک نمی‌پوشاند. به پارک رفته‌ام. از همان بستنی‌های شکلاتی خریدم که می‌گفتی تلخی‌اش هم شیرین است. دوستانم هم آمده‌اند. دیگر خبری از فاصله‌ی اجتماعی نیست، مثل دل‌هایمان به هم نزدیک‌ایم. خیابان‌ها پر است از جمعیت. می‌روم برای خودم لباس نو بخرم. می‌توانم جنس پارچه را لمس کنم. دیگر دستکش به دست ندارم. در مغازه‌ها بوی الکل به مشام نمی‌رسد. این‌جا چار از عطرها‌ی آشناست. اگر کسی عطسه کند کسی نمی‌ترسد و می‌گوید عافیت باشد! این‌جا عافیت هست و جهان دیگر بیمار نیست.

به بیمارستان سر زده‌ام. حتی از نزدیک درش هم رد نشده‌ام. ترسیده‌ام. نه این‌که یادت نباشم، نه، تو همیشه در قلبم هستی، در تمام لیخندها و حرف‌هایم جاری می‌شوی. اما مادر، دلم نیامد به جایی بروم که پر از نبودن توست. یادت می‌آید می‌گفتی پرستاری شغل مقدسی است؟ تو فرشته‌ی آسمانی بودی که حالا آسمانی شده‌ای. این جهان، جهان پساکرونا، هدیه‌ی دستان مهربان تو و همکاران توست.

پریسا سادات مناجاتی، ۱۷ساله از کرج



عکس: نازنین حسن‌پور از تهران



شهر فرهنگ

از این‌که در نهایت موفق شد یک دل‌بستگی قدیمی را در شبکه‌ی دیزنی پلاس برای مخاطبان بسیاری در جهان به نمایش درآورد، چه احساسی دارید؟

احساسی فراواقعی دارم؛ خیال‌انگیز و وصف‌نشدنی! من و تیمم چندسال سخت شبانه‌روز روی این پروژه، کار کردیم. حُب فیلم را در استودیوی گنستانتین فیلم تهیه کردیم و بعد دیزنی پلاس آن را خرید. این‌که یکی از بهترین استودیوهای تاریخ، کار ما را تأیید کرد و آن را خرید، برایم بسیار باارزش است. خیلی خوشحالم که حالا مخاطبان بیش‌تری در سراسر جهان می‌توانند این فیلم را تماشا کنند. ایده‌آل‌ترین حالتی که می‌توانستم برای پخش این فیلم متصور شوم، پخش آن از طریق دیزنی پلاس بود.

زیبای سیاه، فیلمی برای همه است؛ نوجوانان، خانواده‌ها، زوج‌های جوان و مهم‌تر از همه، کسانی که به حیوانات مهر می‌ورزند.

چه صحنه‌ای را در فیلم بیش‌تر از بقیه دوست دارید؟

صحنه‌ی اسب در ساحل. اصلاً همین صحنه باعث شد تا بخواهم نسخه‌ی مدرنی از این اثر را کارگردانی کنم. سال‌ها پیش ملاقاتی با تهیه‌کننده‌ی فوق‌العاده به‌نام «جرمی بولت» در دفترش داشتم. مکالمه‌ی درباره‌ی این موضوع بود که چه فیلم‌هایی ما را به سمت فیلمساز شدن هدایت کرده و الهام‌بخش ما در این کار بوده است. من به فیلم «اسب سیاه» (۱۹۷۹)، ساخته‌ی «کارول بالارد» اشاره کردم که براساس رمان «والتر فرلی» ساخته شده بود. تعریف کردم که چه قدر تحت تأثیر رابطه‌ی عمیق و عاطفی «آلک رمزی» و اسب سیاه در ساحل قرار گرفتم. جرمی گفت اتفاقاً من و همکارم ۱۰ سال است که رمان می‌خوانیم «زیبای سیاه» از «آنا سیول» را بازآفرینی کنیم. هر وقت فکر کردی که می‌خواهی کار را شروع کنی، به من خبر بده!

من در لحظه کار را پذیرفتم. داستان را از حفظ بودم و قطعاً می‌خواستم آن



انسان و حیوان را در این فیلم هم به تصویر بکشم.

از نظر فنی، فیلم‌برداری تمام صحنه‌های ساحلی فیلم در یک روز، کار بسیار سختی بود. ما فیلم‌برداری را در دو ساحل، یکی عمومی و دیگری خصوصی در آفریقای جنوبی شروع



گفت‌وگو با «اشلی ایویس»، نویسنده و کارگردان فیلم «زیبای سیاه»

بازگشت مدرن زیبای سیاه

● ترجمه‌ی سارا منصور

فانتزی است که واقعیت‌ها را به چالش می‌کشد. البته باید اعتراف کنم که هم‌چنان رؤیای یک داستان فانتزی و داستان پریان را هم در ذهن می‌پرورانم. شاید اثری مثل «اژدهاسوارانی از پرن» نوشته‌ی «آن مک کافری»، آن کتاب بخشی از دوران نوجوانی من بود.

در دوران قرنطینه‌ی کووید ۱۹ چه کتاب‌هایی مطالعه کردید؟

کتاب‌ها و فیلم‌نامه‌های خیلی زیادی را خواندم. اما بیش‌تر وقت را پشت میز با مرور فیلم‌نامه‌ی زیبای سیاه سپری کردم.

و سؤال آخر، تصمیم دارید در حال خوردن چه چیزی جلوی تلویزیون بنشینید و زیبای سیاه را تماشا کنید؟

خوشحالم این شانس را دارم که این فیلم را با خانواده‌ام، پدرم، برادرم و البته همسرم تماشا کنم. مادرم حتماً بشقابی پر از خوراکی آماده می‌کند و وقتی فیلم شروع می‌شود، من با دیدن آن زیبای سیاه، آن نفس‌ها و حرکت‌های سحرانگیز پاهایش، به جهانی فراواقعی خواهیم رفت. این فیلم پر از عشق است و بسیار خوشحالم که توانستم پیام عاشقانه‌ی نویسنده آن را پس از سال‌ها دوباره به گوش مردم جهان برسانم.

قبل شده است. هم‌چنین به‌تازگی به سازمانی مردم‌نهاد برای حمایت از حیوانات حیات‌وحش پیوسته است.

به یادماندنی‌ترین صحنه‌ی فیلم‌برداری زیبای سیاه، کدام صحنه بود؟

لحظه‌های به‌یادماندنی زیادی

کردیم. از ساعت سه‌ی صبح تا غروب آفتاب، کار طول کشید و توانستم مناظر بی‌بدیلی را ثبت کنیم.

رابطه‌ی بین اسب و «مکنزی فوی»، باز یگر نقش «جو گرین» چه‌طور بود؟

به‌عنوان یک فیلمساز، عاشق کارهای

پس از پیشنهاد ساخت اقتباسی مدرن از رمان «زیبای سیاه»، در لحظه کار را پذیرفتم. داستان را از حفظ بودم و قطعاً می‌خواستم آن را کارگردانی کنم

داشتم. لحظه‌هایی که همه‌ی ما را منقلب می‌کرد و گاهی به‌گریه می‌انداخت. اما یکی از شیرین‌ترین لحظات، آن‌جایی بود که دختر می‌خواست روی اسب، نامی بگذارد. به‌خاطر نور محیط، زمان کمی برای فیلم‌برداری این صحنه داشتم. می‌خواستم این صحنه در نوری بسیار ملایم در ساعت جادویی نور غروب ثبت شود. از طرفی حس بین اسب و دختر برایم مهم بود. ناگهان به‌شکلی باورنکردنی اسب با مکنزی ارتباط نزدیکی گرفت، انگار سال‌هاست او را می‌شناسد. محبت بین دختر و اسب در این سکانس، کاملاً واقعی بود و همین باعث شد این صحنه، بسیار دل‌نشین از کار درآید.

باز هم دوست دارید به سراغ اقتباس از رمانی مشهور بروید؟

اتفاقاً همین حالا مشغول همین کار هستم! رمانی را برای اقتباس انتخاب کرده‌ام که البته نمی‌خواهم فعلاً به‌نام آن اشاره کنم. ولی می‌توانم بگویم از نظر موضوعی با زیبای سیاه بسیار متفاوت است. این رمان اثری روان‌شناختی و

نشدنی و غیرممکن هستیم! این‌که در طول فیلم‌برداری برایم مسئله یا مشکلی پیش بیاید، نه‌تنها مرا نمی‌ترساند، بلکه مرا به‌شوق می‌آورد که برای آن مشکل، دنبال راه‌حلی خلاقانه باشم.

رابطه‌ی اسب و مکنزی هم از مسائلی بود که با توجه به محدودیت زمانی ما برای فیلم‌برداری سکانس ساحل، می‌توانست برایمان مشکل‌ساز بشود. اما مکنزی و اسب، بسیار خوب با هم اخت شدند. مکنزی بدون هیچ‌واهمه‌ای سوارکاری می‌کرد و اسب هم با او بسیار راحت بود و در این میان، گاهی حیوان شیرین‌کاری‌هایی از خودش نشان می‌داد که همه‌ی ما را غافل‌گیر می‌کرد.

درباره‌ی بازی مکنزی فوی، رازی دارید که خوانندگان ما را شگفت‌زده کند؟

این دختر از مهربان‌ترین انسان‌هایی است که در عمرم ملاقات کرده‌ام. او تا پیش از این فیلم، از نزدیک با اسب‌ها برخورد نداشت و حضورش در این پروژه باعث شد شیفته‌ی اسب‌ها شود. حالا او برای خودش اسب هم دارد و رابطه‌اش با دنیای حیوانات بسیار نزدیک‌تر از

